جلسه 411

سه شنبه 22/10/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در اقتضاء نهی از عبادت للفساد بود.

بیانهایی ذکر شده است برای اثبات این مطلب که نهی از عبادت مقتضی فساد آن است:

بیان اول: نهی کشف می کند از مفسده در فعل. البته ممکن هست این مفسده مقرون باشد به مصلحت ایضا، ولکن آن مصلحت قطعا مصلحت مساویه یا اقوی نیست بلکه این مفسده که موجب نهی شده است اقوی هست. ما در نواهی تحریمیه کشف می کنیم مفسده اقوایی در متعلق آن هست، اگر مصلحتی هم باشد مصلحت مغلوبه است، مثل مصلحتی که در شرب خمر است ولکن مفسده آن اقوی هست واثمهما اکبر من نفعهما. وقتی که ثابت شد که نهی کاشف است از مفسده اقوی در فعل، چطور ما با این فعل قصد تقرب بکنیم؟. اقتراب الی المولی به فعلی که به نظر مولا مفسده اقوی دارد امکان پذیر نیست. نهی از عبادت هم کاشف است از مفسده اقوی در این عبادت. چطور ما تقرب بجوئیم به خدا با این فعلی که به نظر خدا مفسده اقوی دارد؟

اصلا این بیان اول می کشاند انسان را به امتناع اجتماع امر ونهی، چون ولو این بیان اول فعلا در عبادات هست در توصلیات این بیان مطرح نشده است، این بیان اول در خصوص عبادات این مطلب را گفته اند، حالا لازمه این بیان چیست و با مسلک جواز اجتماع امر ونهی سازگار نیست، خب سازگار نباشد، مهم این است که ببینیم این بیان تام است یا تام نیست.

این بیان اولی است که برای اقتضاء النهی عن العبادة للفساد مطرح شده است.

مرحوم آقای صدر در دو بحوث به این بیان اول اشکال کرده اند:

گفته اند تقرب به مولا دو معنا دارد:

یک معنا این است که انبساط خاطر مولا را فراهم کنید و اغراض ومیولات مولا را تحصیل کنیم.

یک معنای دیگر تقرب الی المولی این است که به حسب موازین عبودیت و مولویت عمل کنیم.

فرق این دو معنا در جائی ظاهر می شود که انسان انقیاد بکند به یک فعلی که واقعا حرام است. ویا تجری بکند به فعلی که واقعا واجب است. همین مثال تجری را مطرح کنیم:

کسی عدو مولا را کشت به تخیل اینکه او ابن مولا هست. مولا وقتی می شنود می بیند این مکلف به حسب موازین عبودیت ومولویت تجری کرده است، متقرب نیست. ولکن دشمن مولا را کشت. اگر دشمن مولا را نمی کشت جان مولا به خطر افتاده بود. انبساط خاطر برای مولا فراهم می شود چون دشمنش کشته شد، ولکن این مکلف موازین عبودیت و مولویت را مراعات نکرد چون تجری کرد. درست است که عدو مولا را کشت اما به تخیل اینکه او ابن مولاست. یا در جایی که مکلف انقیاد می کند ولکن فعلی که انجام می دهد واقعا حرام است. قتل ابن المولا بتخیل أنه عدوه. کسی را کشت به توهم اینکه این دشمن مولا هست و قصد جان مولا را دارد، بعد فهمید که پسر عزیز مولا را کشته است. خب این مکلف موجب انبساط خاطر مولا نشده است، چون پسر او را کشت، مولا عزادار شد، اما به حسب موازین عبودیت ومولویت این مکلف منقاد بود، تقرب الی المولی. چون این مکلف فکر می کرد که دشمن مولا را می کشد.

پس ما دو معنا داریم برای تقرب: یکی اینکه کاری بکنیم که موجب انبساط خاطر مولا بشود بخاطر تحقق اغراضش، دیگری اینکه طبق موازین عبودیت عمل کنیم.

تقربی که در عبادات معتبر است به معنای رعایت موازین عبودیت هست. ولذا شخص منقاد متقرب است الی المولی ولو فعلش واقعا حرام باشد. زنی که حائض است رفت طواف کرد حول الکعبه که دیگر مسلّم است که طواف حائض حول الکعبة حرام است چون مستلزم دخول ومکث در مسجد الحرام است. بعد از اینکه طواف کرد فهمید که حائض است. تقرب جست به حسب موازین عبودیت و مولویت.

پس صرف اینکه یک فعلی مفسده اقوی دارد دلیل نمی شود که مانع از تقرب بشود. ممکن است مکلف تخیل بکند وجوب این فعل را، وقصد تقرب بکند، تقرب به حسب موازین عبودیت ومولویت هم فراهم می شود.

اقول: این فرمایش آقای صدر فرمایش خوبی است، اما برای موردی که این نهی از عبادت واصل نباشد به مکلف. مکلف تخیل بکند عدم نهی را. و الا اگر مکلف تخیل نکند عدم نهی را، نهی به مکلف واصل بشود، تقرب به معنای رعایت موازین عبودیت و مولویت هم دچار مشکل می شود. چون نهی به مکلف واصل شد. ما قبول داریم تقرب در عبادت به معنای رعایت موازین عبودیت و مولویت است نه به معنای تحصیل اغراض مولا. چون مولای ما شارع مقدس امرش بخاطر مصالح خودش نیست، نهیش بخاطر مفاسدی که به خود مولا بر می گردد نیست، خدا غنی است از طاعت ما و لایضره معصیة من عصاه و لاتنفعه طاعة من اطاعه. این درست، تقرب در عبادات شرعیه به معنای تحصیل اغراض مولا و انبساط خاطر مولا نیست، بلکه به معنای رعایت موازین عبودیت و مولویت است، این فرمایش آقای صدر درست است. ولی این بیان ایشان که بین این دو معنای تقرب فرق گذاشت آنی که ما فعلا می فهمیم که این است که در موارد تجری تقرب به معنای رعایت موازین عبودیت و مولویت محقق نمی شود، ولی در مورد انقیاد ولو واقعا آن فعلی که مرتکب می شویم حرام باشد تقرب محقق می شود به حسب موازین عبودیت و مولویت. ولی این بیان آقای صدر فقط این مطلب را می فهماند که نهی بوجوده الواقعی مقتضی فساد نیست. اما نهی واصل از عبادت چطور؟ وقتی نهی واصل بود، من می دانم این فعل حرام است چطور به این فعل تقرب بجویم؟

البته بعدا ما در این رابطه مطالبی را عرض خواهیم کرد. ولی فعلا عرض ما این است که این بیان اولی که مطرح شد و آقای صدر به آن اشکال کرد این اشکال آقای صدر فقط به این است که این نهی از عبادت اگر واصل نبود و مکلف تخیل کرد عدم نهی را، می تواند تقرب بجوید به مولا به حسب موازین عبودیت و مولویت. اما اگر نهی واصل بود فعلا جوابی از این بیان اول داده نشده است.

بیان دوم: این است که گفته می شود: قصد قربت نیاز دارد یا به قصد امتثال امر، یا به قصد اتیان محبوب مولا. یا باید انسان قصد بکند امتثال امر را، یا باید اگر هم امری نبود اتیان کند به فعل به داعی محبوبیت آن نزد مولا. صرف اینکه این فعل مصلحت دارد با توجه به اینکه مصالح در واجبات به خدا برنمیگردد به مکلفین برمیگردد قصد تحصیل مصلحت موجب قصد قربت نیست. من نماز بخوانم چون خودم می خواهم به کمال برسم، این به چه درد می خورد؟ تینکه قصد قربت نیست. قصد قربت این است که اضافه بکنم این عمل را به مولا، یا بگویم چون هدا خواسته نماز می خوانم، یا بگویم چون خدا دوست دارد نماز می خوانم. در مورد نهی از عبادت وقتی که نهی از عبادت واصل شد به مکلف، مکلف می داند این عبادت نه امر دارد و نه محبوب مولاست. چون با وجود نهی از عبادت نه این عبادت امر دارد چون اجتماع امر ونهی محال است، و نه محبوب است چون نهی با محبوب بودن هم سازگاز نیست. پس این عبادت نه امر دارد و نه محبوب است، بخاطر اینکه شما می دانید نهی دارد و محال است چیزی که نهی داشته باشد امر هم داشته باشد و محبوب هم باشد پس چطور می خواهید قصد قربت بکنید. فقط بخاطر اینکه مصلحت دارد؟! به چه درد می خورد؟ مصلحتی که به خودت برمیگردد که نمی شود موجب قصد قربت الی الله بشود. خدایی که نه امر کرده است به این نماز و نه این نماز را دوست دارد چون نهی کرده است از آن، چطور می توانی بگوئی خدایا من بخاطر خاصیت نماز، نماز می خوانم قربة الی الله. خب خاصیت نماز که به خودت برمیگردد چه ربطی به خدا دارد؟ خدایا من این عسل را می خورم بخاطر خاصیتش، خب این دیگر قربة الی اللهش چی بود. قربة الی الله به این است که عسل که می خوری یا بگوئی چون خدا فرمود بخور یا چون خدا دوست دارد عسل خوردن را.

اقول: این بیان هم در این مقدار که اگر نهی واصل بود و مکلف فهیمد این عبادت نهی دارد، نتیجه می دهد که این مکلف نه می تواند قصد امر کند و نه قصد محبوبیت بکند. ولذا قصد قربت متمشی نمی شود. اما اگر نهی واصل نبود، تخیل کرد مکلف عدم نهی را، این بیان دوم هم جاری نمی شود. پس این بیان دوم هم اختصاص دارد به موارد وصول نهی.

یک اشکالی هم به بیان اول هست و هم به بیان دوم که عرض می کنم: چون فعلا ما هم بیان اول را در موارد نهی واصل بی جواب گذاشتیم و هم بیان دوم را. در موارد نهی واصل مشکل قصد قربت مستحکم شد که کسی که نهی واصل از عبادت دارد یعنی می داند این عبادت متعلق نهی است، طبق بیان اول و بیان دوم نمی تواند قصد قربت بکند.

اشکالی که ما داریم این است که: اگر ما امر داشتیم به صرف الوجود یک طبیعتی، مثل اینکه امر داشتیم به نماز، صرف الوجود نماز. و نهی از خصوص یک فردی از افراد این عبادت داشتیم، نه مثل نهی از صوم یوم عاشورا. چون در مثل صوم یوم عاشورا اگر نهی داشته باشیم واین نهی به ما واصل بشود نمی توانیم قصد قربت بکنیم. چون امر می خواهد انحلالی باشد شامل خصوص یوم عاشورا هم بشود، و آن امر به یوم عاشورا بالخصوص با نهی از آن قابل جمع نیست. اما در جائی که امر رفته است روی صرف الوجود. طبیعی صلاة وصرف الوجود صلاة واجب است، این فرد از صلاة مثلا صلاة وقت النداء حرام است. اینجا درست است که نهی از این فرد از صلاة کشف می کند که مفسده قویه و غالبه دارد والا شارع او را حرام نمی کرد. ودیگر این نماز امر ندارد، محبوب هم نیست. این را هم می پذیریم. اما چرا نتواند موجب قصد قربت بشود؟ این مکلف بخاطر خدا صرف الوجود نماز را ایجاد می کند، منتهی شیطان او را تحریک می کند به ایجاد این فرد از حرام. یک داعی الهی دارد در اتیان صرف الوجود صلاة، ویک داعی شیطانی هم دارد در اتیان این فرد از صلاة که صلاة وقت النداء است. خب شما به چه دلیل می گوئید که این داعی الهی در اتیان صرف الوجود صلاة کافی نیست برای قصد قربت؟ خب این مکلف می گوید من اهل نمازم، بی نماز نیستم، ولکن آمده ام به قول حضرت امام بالای مناره نماز می خوانم مردم را بخندانم. مردم تماشا می کنند می خندند. داعی به اصل نماز الهی است اما داعی به این فرد نمی گویم حرام است ولی داعی الهی نیست. داعی شیطانی است به معنای اینکه شیطان دعوت می کند به کار لغو. مؤمن از لغو معرض هست. خب این کار لغو را شیطان انسان را تحریک می کند که انجام بدهد. چرا این نماز باطل باشد؟ می گوید خدایا تو گفتی نماز، صرف الوجود نماز بخاطر من باشد تو هم می دانی اگر این بالای مناره نماز نخوانم می روم در مسجد نماز می خوانم، اما امروز میلم کشیده بازی در بیاورم، بخاطر صرفه جوئی در وقت هم نماز می خوانم و هم بازی در می آورم. هتک مقدسات عناوین دیگر هست، اینها را قاطی نکنید، فرض کنید هتکی هم پیش نمی آید فقط یک کار لغوی است، چه اشکالی دارد؟

سؤال وجواب: خدا کار لغو را دوست دارد؟ ترکیب اتحادی است، خدا کار لغو را دوست دارد؟ إن المؤمن مشغول عن اللهو. این یا لغو است یا لهو است به هر حال مکروه است. چه اشکالی دارد اصل عبادت بخاطر خدا، انتخاب این فرد بخاطر شیطان باشد. مگر نمی شود آدم هم داعی الهی داشته باشد به طبیعت یک عمل، و هم داعی شیطانی داشته باشد به انتخاب یک فرد معین از طبیعت برای عمل. بحث برهانی است. شما فعلا این را مسلم نگیرید، کسانی مثل حضرت امام می گویند هیچ محذوری ندارد نه عقلا و نه عرفا که این فرد حرام منجز و واصل را که می دانید حرام است، اما می گوئید خدایا من می توانستم یک فردی از حرام را انتخاب کنم که ملاک عبادت در آن نباشد. در همان مثال نماز در مکان مغصوب، می گوید می توانستم بروم بجای نماز گعده بکنم در نماز مغصوب، اما بخاطر خدا آمدم نماز خواندم. اصل امر به نماز داعی الهی شد نحو اتیان جامع الصلاة، واینکه من نماز در مکان مغصوب را انتخاب کردم بله این داعی شیطانی بود، اما آنی که در عبادت لازم است قصد قربت در صرف الوجود است نه در خصوصیات. شما نماز می خوانید کنار بخاری، می پرسند چرا آنجا نماز می خوانی؟ می گوئی می خواهم گرمم بشود. با قصد قربت تنافی دارد؟ نه. چون اصل نماز باید بخاطر خدا باشد نه خصوصیت اینکه در کنار بخاری باشید یا در این مسجد باشید چه بسا نماز خواندن پشت سر این امام جماعت بخاطر رودربایستس یا برای اینکه چه بسا از این امام جماعت تأیید بگیرید است، ولکن عادل است و اصل نمازتان هم بخاطر خداست، مشکلی ندارد.

شما وقتی دیدید که در این عبادت ملاک هست، امر هم نداشت نداشته باشد، که فرض این است که طبق این بیان اول و دوم مصلحت در این عبادت ممکن است باشد ولکن امر ندارد حب ندارد، نداشته باشد، ولکن یک ملاکی را در این فرد استیفاء می کنید که آن ملاک ملاکی است که یهتم به المولی، ملاک نماز را استیفاء می کنید، ملاک نماز ملاکی است که مولا اهتمام به او دارد. می گوئی خدایا من بخاطر اینکه تو به مصلحت در نماز اهمیت دادی من آمدم این فرد را می آورم بخاطر اینکه تو مصلحتی را که این فرد استیفاء می کند به آن اهمیت دادی. نه اینکه این مصلحت به خود من برمیگردد. نه، مصلحتی است که توی مولا به آن اهتمام داری. برفرض امر نداشته باشد خب نداشته باشد، نه امر دارد و نه این فرد محبوب است، ولکن همینکه یا جزما ویا رجاءا وافی به آن ملاکی است که یهتم به المولی ولذا مولا امر کرد به صلاة تا آن ملاک استیفاء بشود، منتهی این مکلف بخاطر شقاوتی که دارد آمد این فرد حرام را انتخاب کرد. منتهی از این فرد شقی تر هم هست. این دو نفر هر دو خانه غصبی را اشغال کرده اند اما یکی شان در وقت نماز می خوابد یا موسیقی گوش می دهد، اما این آقا ولو غاصب است اما می گوید من حال هم ندارم بروم مسجد نماز بخوانم همینجا نماز می خوانم. چون این نماز ولو حرام است اما شاید ملاک نماز را استیفاء بکند و ملاک نماز هم چون مولا اهتمام دارد به این ملاک، چون شارع فرمود نماز بخوانید، شارع به این ملاک اهتمام دارد، می گوید من بخاطر تحصیل ملاکی که شارع به آن اهتمام دارد نماز می خوانم، ولو اینکه حال ندارم بروم مسجد در خانه نماز می خوانم و این خانه می دانم غصبی است، این مشکل را دارم.

پس این بیان اول ودوم که برهان می خواستند بیاورند بر عدم تمشی قصد قربت، اولا مختص است به نهی واصل، نهی غیر واصل مانع از قصد قربت نیست. ثانیا: اشکالش این است که در جائی که ما امر به صرف الوجود داریم برفرض قائل به امتناع اجتماع امر ونهی بشویم بگوئیم این فرد حرام امر ندارد، ولی به رجاء اینکه وافی به ملاک صرف الوجود باشد این فرد را انسان انجام بدهد این داعی قربی است.

بقیه بیانها سیأتی انشاءالله